

بسم الله الرحمن الرحيم

رسالت عرفانی

برخی به ما می‌گویند: این دین و اسلام و تشیع و امام و علی و پیامبری که تو از آن سخن می‌گوئی فقط مختص خود توست و قبلاً در تاریخ سابقه‌ای نداشته است. (یعنی من درآوردی است)

من می‌گویم همین‌طور است و این حقیقت شامل حال هر چیز دیگری نیز می‌شود. از هر کسی که سخن گفته‌ام بی‌سابقه است. سقراط و افلاطون و ارسطو و بوعلی و ملاصدرائی که من معرفی کرده‌ام به کلی از آنچه که تاکنون معرفی شده متفاوت است. این شامل پیامبران و امامان و عارفان نیز می‌شود. و شامل حال همه پدیده‌های عصر جدید همچون علم و تکنولوژی و آزادی و دموکراسی نیز می‌شود و شامل حال همه کلمات و معانی و ارزش‌هایی همچون عشق و انسانیت و اخلاق و خیر و شر تا بود و نبود!

و این رسالت عرفانی من است یعنی رسالت تعریف مجدد واژه‌ها و معانی و معرفی انسان‌هایی که در طول تاریخ در اندیشه بشری مسخ و تبدیل شده‌اند. زیرا تاریخ قلمرو تبدیل و تحریف حقایق است و به همین دلیل است که تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به مرور زمان دچار استحاله و فساد و فروپاشی می‌شوند. و رسالت من احیاء و تأویل کلمات است.

عرفان فقط به معنای شناخت متافیزیکی و ماورائی نیست. شناخت ماورای طبیعی عالی‌ترین مرحله از شناخت عرفانی است که جز عارفان واصل را به آن راهی نیست. ولی درب ورود به این وادی همانا تأویل کلمات و معانی و بازگردانیدن آنها به قاعده صدق و عدل است و مجموعه آثار ما جز این رسالتی نداشته است که آن را رسالت عرفانی گوئیم. پس بهتر است که عرفان را در ریشه اصل لغتش دریابیم یعنی به معنای تعریف و معرفی! این معنای لغوی عرفان از مبدأ تا آسمان برین را شامل می‌شود: تعریف و معرفی زمینی و همه مخلوقاتش تا آسمان و همه ستارگان و کهکشان‌ها و نهایتاً تعریف و معرفی خالق زمین و آسمان‌ها! که در نهایت همه این تعاریف چیزی جز تعریف انسان نیست زیرا این انسان است که به تعریف جهان می‌پردازد. و کار ما خارج کردن جهان هستی از قلمرو تحریف به وادی تعریف است که این واقعه به یک لحاظ همان تاریخ‌زدائی یا تاریکی‌زدائی و ظلمت‌زدائی از کلمات است تا کلمات و اسمای خداوند را به وادی الساعه و اکنون برسانیم یعنی به حضور حضرت حق! و این یعنی تأویل که منجر به خلق جدید می‌شود. و این همان نو کردن جهان است و ابداع مجدد آن از طریق احیای کلمات و معانی که در رسالت عرفانی انبیای مرسل و صاحب کتاب و برخی اولیاء و عرفای واصل بوده است که حضرت ادریس نخستین همه این نوع رسولان است که در فاصله حضرت آدم و نوح می‌زیست که در فرهنگ لاتین به «هرمس» موسوم است که لفظ

هرمنوتیک هم از همین نام برآمده است که علم تأویل کلمات و معانی است که البته به روش‌های فلسفی و روانشناختی و زبان‌شناسی عمل می‌کند و علمی کاملاً سکولار و غیردینی شده است و لذا از ماهیت اصلی خویش هم بیگانه است و می‌رود که به نوعی سفسطه‌گری تبدیل شود.

آنچه که از مطالعه آثار ما نصیب حق‌جویان می‌شود شوق و ذوقی بدیع از فهم کلمات و مفاهیم است تا آنجا که گوئی برای نخستین بار است که نور فهم به سراغشان آمده است. این همان مقدمه عشق عرفانی است یعنی عشق به فهمیدن و فهماندن!

یکی از خوانندگان آثار ما می‌گفت: آدم با خواندن کتاب‌های شما عاشق می‌شه!! پرسیدم که: عاشق کی و چی؟ که سکوت کرد و حیران شد. به او گفتم: عاشق فهم خودت می‌شوی، عاشق معرفت! گفت: واقعاً همین‌طوره!

و این معنای عشق عرفانی و گوهره عرفان است. عرفانی که حامل این گوهره نباشد از نظر ما مقادیری خرافات و ادعاهای گزاف و میان‌تهی است که متأسفانه اکثر عرفان‌های رایج اینگونه‌اند که گاه تا سرحد جنون و مالیخولیا می‌رسند همچون عرفان حلقه و دون‌خوان که عاقبتی جز تباهی عقل و دین نداشته‌اند.

و اما آخر عاقبت عشق عرفانی دیدار با امام مبین است که سرچشمه تابش نور معرفت است. در این دیدار است که خورشید عرفان تمام وجود اهلش را در خود فنا می‌سازد و این سرآغاز وصلت عرفانی است که عارف واصل را به عرصه ظهور می‌رساند که خود سرچشمه دیگری از تابش نور معرفت بر دیگران است.

آنهایی که با آثار ما مانوس شده‌اند جملگی اعتراف می‌کنند که روزی که لااقل چند صفحه‌ای از این آثار را مطالعه نکنند دچار حس قحطی و نابودی می‌شوند و گوئی از گرسنگی و تشنگی روح بال‌بال می‌زنند. این همان غذای روح است بقول علی^(ع)!

غذای روح، فهم است فهم چه چیزی! فهم خویشستن! وقتی روح موفق به درک و فهم خود می‌شود در دل و جان آدمی دچار سرور و اغناء می‌گردد و قرار می‌گیرد و صاحبش را هم معنا می‌کند و تأویل به ذات الهی! و این از ویژگی عرفان نفس است عرفان نفس به معنای فهم خویشستن! و آثار ما تمامی اینگونه‌اند.

آدمیت انسان جز حامل روح الهی در جانش نیست و این روح اگر به الهیت ذاتش تأویل و معنا نشود دچار قحطی و حس نابودی می‌گردد و چه بسا از وجود اهلش رخت برمی‌بندد و از او جز حیوانیت ثقیل و وحشی باقی نمی‌نهد.

کل دین واقعاً تأویل انسان به فطرت الهی خویشستن است و معرفت نفس بقول علی^(ع)، صراط مستقیم و شاهراه این وصول است. و رسالت ما در آثارمان عیان و نقد کردن این راه کبیر الهی پیش روی بشر است که امام و رهبر و راهنمای این راه هم علی و ائمه معصوم هستند چرا که خود مظهر تمام و کمال این وصال با حق می‌باشند و خورشید

وصالند. و لذا هر که به آنها وصل شود به فطرت الهی خویش وصل شده است و کل این راه جز عرفان نفس و فهم خویشتن نیست.

فهم نو و معرفت در ذاتش حامل رسالت است. یعنی کسی که به نوری از این ادراک روحانی برسد نمی‌تواند این نور را در خود پنهان سازد و مخصوص خودش نگه دارد که اگر چنین کند این نور در زندان جان‌ش مدفون و خاموش می‌گردد. پس این رسالت قبل از اینکه برای دیگران باشد برای حفظ و رشد خویشتن است.

کسی که فاقد نور فهم است اگر همه کتاب‌های روی زمین را هم بخواند تازه مصداق همان خری است که کتاب حمل می‌کند (قرآن) زیرا این کتاب‌ها در وجدانش هضم و جذب نمی‌شوند و فقط تبدیل به سیاهی (سواد) شده و او را در جهل مرکب غرق می‌کند و تبدیل به علامه‌ای احمق می‌شود: «به موسی فهم اعطا نمودیم و سپس تورات و حکمت آموختیم.» قرآن-

و آثار ما حامل نور فهم هستند و اینست که اگر کسی همه مجموعه آثار ما را بخواند در چنته‌اش هیچ چیزی برای معامله و مبادله و عرضه در بازار نمی‌یابد. همان‌طور که نور را نمی‌توان در جایی محبوس و محصور ساخت و به‌دست آورد و مبادله کرد.

نور فهم و معرفت باطنی تا به قلمرو بیان نیاید در نفس ناطقه (ذهن) تثبیت نمی‌گردد و این بیان جز در طریق رسالت عرفانی و ابلاغ حقیقت به دیگران امکان نمی‌یابد: برسان تا بررسی!

بنابراین رسالت معنوی و عرفانی یک امر مستحبی نیست بلکه امری شدیداً واجب است واجب وجودی و علم بیان حاصل و اجر این رسالت می‌باشد که تجلی این رسالت همان قلم است. هر چند که قلم و نوشتن برای دیگری است ولی تو در دیگران است که به حق خود می‌رسی. این راز رسالت است: تجلی! و این راز آفرینش است همان‌طور که خداوند در آفرینش غیر به عرص ظهور و تجلی رسیده و به عرفات آمده و شناخته شده است. بیان، عرصه خلق جدید است و خلق جدید محصول رسالت است. پس این همان رسالت آفریدن است به نور کلمات! همان‌طور که خداوند به قدرت کلماتش آفرید و گفت: باش پس موجود گشت!

«و خدای رحمان، انسان را آفرید و او را خواندن و بیان کردن آموخت...» قرآن کریم- «خواندن» یا قرآن همان خوانش نفس یا معرفت نفس است و بیان هم مرحله رساندن این خوانش به دیگران است.

همان‌طور که قرآن، کتاب خوانش محمد^(ص) از نفس ناطقه خویشتن است به زبان روح القدس که همان روح الله است که در قلب محمد مستقر شده است و از زبان او سخن می‌گوید. و چون این خوانش را به وادی بیان آورد صاحب

رسالت شد و رسول الله گشت. و چون بطن هفتن نفس ناطقه خود را خواند و تبیین نمود رسول خاتم و مظهر عقل کل الهی شد و نبوت را به کمال و غایت رسانید که این غایت در امامت جاری شد.

نور فهمیه، نور بود نبودی متجلی از کلمة الله (ال لاه) است که در جای جای آثارم در ذات همه کلمات و معانی قدرت تأویل گری دارد. این نور هر خواننده حق جو و مؤمن و اهل تقوائی را با روح الله محشور می سازد و زنده می کند و متکبران و سوداگران و مکاران را به نهایت رسوائی و هلاکت می رساند و کل هوش و حواس و دلشان را قبض و قفل می کند تا دیگر هیچ نفهمند همان طور که در سوره منافقون ذکرش آمده است.

به هر حال این نور هر کسی را به غایت آنچه که هست و می خواهد باشد می رساند و حاصلش یا یک انسان الهی است و یا یک حیوان شیطانی! نور کلمة الله، نور کمال و غایت هاست: کلمة الله هی العلیا!

نور فهمیه کلمة اللهی باعث قبض یا بسط دل و ثقل یا شرح جان می گردد بسته به اینکه آدمی اهل تقوا و تسبیح باشد یا خودپرستی و تنفیس! به هر حال آنکه هنوز از تقوا و تسبیح بوئی نبرده و جز اماره گی و سلطه و بولهوسی نفس درک و احساس دیگری از خود ندارد در رابطه با این معارف جز به غایت کفر و انکار و جهل و خودپرستی خود نمی رسد. و فقط زین بعد است که یا به توبه ای خالص می رسد و آنگاه بر لوازمی نفس وارد شده و اهل تقوا و تسبیح می شود و یا در کفرش می ماند و با کفرش می میرد تا دور بعدی از زندگانی! و خوشا به سعادت تواین که به محبت خداوند وارد می شوند. و کسی که کفر نفس خویش را درک نکرده و از آن فرا نرفته باشد ایمانی هم نمی شناسد. و ایمان های موروثی تماماً در خدمت کفرند.

و اما وجه دیگری از معارف ما اینست که ارزش های اخلاقی و دینی و قرآنی را در لحظه به لحظه حیات دنیا و ظاهر و باطن اعمال بشری گزارش نموده و قرآن را در زندگی انسان زنده می کند و انسان قرآنی می پرورد قرآنی که عین احساس و اندیشه و عمل انسان است از اعماق درک اسفل تا عرش اعلا وجود! و نه قرآنی که به خدمت استکبار و تکفیر خلق و تقدیس منیت است که این قرآن ظلمانی و خسرانی است. همان طور که خود قرآن می فرماید: اینست که دین ما عین زندگیست و نه برای مابعد زندگی! که مابعد زندگانی هم در باطن همین زندگانی حی و حاضر است. و لذا مرزهای فیزیکی بین مرگ و زندگی، کفر و ایمان، حق و باطل و راست و دروغ و بهشت و جهنم در آثار ما برداشته شده است و همه این دوگانه های دیالکتیکی در بطن یکدیگر جریان دارند. به طور مثال هر چه که ایمان و معرفت آدمی توسعه می یابد ابعاد و اعماق کفر و جهلش نیز توسعه می یابد و الی آخر! و این واقعۀ تأویل است و نه تفسیر و تبدیل! از این منظر مجموعه آثار ما رسالتی جز تأویل دنیا در دین و زمین در آسمان و انسان در خدا ندارد.

درک و فهم و هضم و جذب این معارف مستلزم ظرفیتی روزافزون است که این ظرفیت جز از طریق تقوا و تسبیح حاصل نمی شود. در غیر این صورت فردی که این آثار را مطالعه می کند به ناگاه دچار امر مشتبه شده و خودش را با

مؤلف این آثار عوضی می‌گیرد و این همان مالیخولیای اهل کتاب است که گریبانگیر متکبران و سلطه‌جویان می‌باشد که گاه در تلاوت قرآن هم خود را با خدا عوضی می‌گیرند و تبدیل به شیطانی تکفیری می‌شوند.

تنفیس کتاب در حین مطالعه آن از مالیخولیائی‌ترین حوادث عصر جدید است که عصر حاکمیت جهانی کتاب و تعلیم و تربیت مکتوب می‌باشد. همه افراد و گروه‌های عصیانگر و نیهیلیست و فاشیست و انقلابی و به اصطلاح روشنفکر که دچار جنون جهان‌خواری و رهبری جهان شدند مخلوقات این تنفیس و مالیخولیا می‌باشند که به زبانی دون کیشوت‌های مدرن تلقی می‌شوند. کتابی که خوانده می‌شود اگر در سمت مؤلفش تأویل و تسبیح نشود حاصلی جز مسخ و مالیخولیا و واژگونی ندارد. این قاعده شامل حال خود قرآن هم می‌شود همان‌طور که بارها نشان داده‌ایم. پس هر کتابی همان قدر که می‌تواند هدایتگر باشد می‌تواند گمراه‌کننده باشد. که این قاعده درباره کتاب‌های تأویلی هزارچندان شدیدتر است همچون کتب آسمانی و وحدت وجودی! اینست که از متن و بطن کتب آسمانی و عرفانی شدیدترین شقاوت‌ها هم رخ می‌نماید همان‌طور که شدیدترین لطافت‌ها!

رسالت برای اهل معرفت امری واجب است آن هم واجب وجودی! زیرا اگر آن را تعهد نکند از نیمه دوم راه باز می‌ماند یعنی وارد وادی بیان نمی‌شود. این رسالت نیز مثل هر امر دیگری مراتب و درجات دارد از رسالت انبیای مرسل تا رسالت مؤمنان مبتدی! و تا اهلش این رسالت را به فعل نیاورد خودش هم به حق معرفت خود نائل نمی‌آید و مخلوقی نیمه‌کاره در نیمه راه درمی‌ماند. و بدان که هر مؤمن محمدی دارای رسالت عرفانی است رسالت تبیین و ابلاغ حقایقی که خود به آن رسیده است: حقایق زنده و نوین قرآنی در ظرف تأویل هر مکان و زمانی! و در جریان این رسالت و رسانائی حقیقت است که حقایق فهم شده در دل و وجدان اهلش تثبیت و مستقر می‌شود و فرد را در خود برقرار می‌سازد و به یقین می‌رساند. حق‌الیقین حاصل رسالت است رسالت عرفانی!

و اما باید دانست که این رسالت دارای هدفی از پیش تعیین شده نیست یعنی هدف آن لزوماً هدایت تضمین شده دیگران نیست زیرا هدایت یا ضلالت از آن خداست که بواسطه قرآن و معارف توحیدی هر که را خواهد به رحمتش هدایت می‌کند و هر که را خواهد به قهرش گمراه و دچار خسران می‌نماید: «ای رسول مأموریت تو فقط رسانیدن است و هدایت از نزد ماست!» قرآن - به همین دلیل است که در قرآن کریم چندین آیه در سرزنش رسولان است که اصرار در هدایت قوم خود داشتند: «بدان که هر کسی را که تو دوست بداری نمی‌توانی هدایت کنی بلکه هر کسی را که ما لایق بدانیم هدایت می‌کنیم!» قرآن - و این سخت‌ترین جنبه از امر رسالت است و امتحانی بس بزرگ برای اهلش! چه بسا که انسان صاحب رسالتی از هدایت عزیزترین کسان خود درمی‌ماند و در چنین مواقعی با خدایش درگیر می‌شود که چنین درگیری‌هایی را در قرآن کریم و در جریان رسالت انبیاء شاهدیم همچون گمراه شدن همسر و پسر نوح^(ع)!

اهل ایمان و معرفت فقط در جریان انجام رسالت خویش است که علاوه بر حصول علم بیان که علم خلق جدید انسان است به بزرگترین حقایق اسرار سرنوشت آدمیان نیز آگاه و بینا می‌شود به سرّ هدایت و ضلالت و حقانیت و عدالت و قسط و شفاعت! و به راز این معما بینا می‌گردد که چرا کسی در حیات این دنیا دچار بدبختی و شقاوت یا رحمت و سعادت می‌شود: «بگو که من از بابت رسالت خود از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم و اجر من همین است که هر کسی که بخواهد راه هدایت یا ضلالت را برمی‌گزیند!» قرآن کریم-

رسالت عرفانی، ذات امر به معروف و نهی از منکر است زیرا حتی امر به معروف و نهی از منکر اخلاقی و سیاسی هم تا بر ذات فهم و تفهیم و تفاهم استوار نباشد جز تویخ و تنبیه و تهدید نمی‌تواند باشد. و بیزاری عامه از امر به معروف و نهی از منکر به دلیل فقدان ذات تفهیمی آن است. و ذات تفهیمی این امر و نهی در رسالت عرفانی نهفته است که بر عهده عارفان هر زمین و زمانی است که اگر دارای امکان ابلاغ و رسانه نباشند آن جامعه فاقد نور فهم خواهد بود و لذا فاقد امر به معروف و نهی از منکر که اساس دین و اخلاق و معنویت است. در آخرالزمان که عصر ختم نبوت است دین خدا و معنویت جز به نور فهم عارفان برپا نمی‌ماند.

هر انسانی مظهر فهم خاصی از حیات و هستی است و تفاوت آدمیان جز تفاوت این فهم‌ها نیست. اگر هر انسانی در نیمه دوم زندگیش تلاش می‌کرد تا فهم خاص خودش از زندگی را به دیگران هم برساند و تفهیم کند جهانی مملو از تفاهم می‌داشتیم زیرا فقط فهم‌ها هستند که به تفاهم می‌رسند. اساس صلح و دوستی جز فهم و تفاهم نیست. و ما در آثارمان تلاش کرده‌ایم که این تفاهم را بین مذاهب و مکاتب و باورهای توحیدی احیاء و تبیین کنیم.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۲/۰۸